

جلوه خاص آیات قرآنی

در ادبیات فارسی

رضا انزایی نژاد

آدمی در حیات خود هر اندازه زنده تر و سرزنده تر باشد، با آدمیان بیشتری پیوند دارد، و حاصل این وابستگی و پیوستگی همواره بهره‌گیری از دانسته‌ها و آزمونهای دیگران است و بهره‌رسانی به دیگران از آگاهیهای خویشتن.

فرهنگ و ادب زنده نیز چنین ویژگی و خصوصیتی را داراست: تأثیر و تأثر، بده و بستان، مایه بخشیدن به فرهنگهای دیگر و غنا یافتن و بارور شدن از جلوه‌های ادب و فرهنگ دیگران.

ادب و فرهنگ دیرسال پارسی چنین راهی را پیموده است: هم بخشیده، هم گرفته، و شگفت اینکه در این بخشش گاه کار را به ایثار رسانده، چنانکه گذشتگان اندیشمند و باهوش ما در شناختن و شناساندن ساخت و ریخت زبان عربی، چنان کوششی بکار گرفته‌اند که اگر صد یک آن همت را این مقفع‌ها و سیبویه‌ها در متن فارسی بکار می‌بردند، زبان فارسی در پایگاهی دوصد چندین شکوهمند و والامی نشست که هم امروز نشسته.

اما در کفه مقابل - در راستای داده‌ها - آنچه از مجموعه معارف اسلامی : از قرآن وفقه حدیث و کلام... برگرفته ، نیز قابل اعتنا و توجه است و از کانون این معارف ، چنان رنگ و روشنایی بر ادب فارسی ناییده که به جرأت ، توان گفت - از متون گرامی دیرین ، به نظم یا به نثر - کمتر متنی سراغ داریم که از این شمع رخشان رنگی نگرفته باشد ، غصه پیامبران ، قصه اقوام و ملت‌های پیشین ، اساطیر و سنن دیرین ، بارنگی خاص ، در ادبیات ما جایی خاص یافته ، که اگر بخواهیم ، تنها ، عنوان این تأثرات را نام ببریم ، ناگزیر بخش بزرگی از قرآن و حجم گرانی از احادیث و معارف اسلامی را باید برشمرد .

ولیکن ، آنچه در این مقال نوشته می‌آید ، پاره‌ای از آیات قرآن است که به علت تأثر از یک سنت یا یک اعتقاد عامیانه ، و یادریافت خاص یک مفسر از آیه ، و همچنین به جهت قرائت کلمه‌ای به گونه‌ای دیگر ، آیه ، با مفهوم و برداشت خاصی در ادبیات فارسی ، راه بسته است .

اینک به چند آیه از این گونه آیات ، با توضیحی اجمالی در مفهوم اصلی آیه ، و اشاره‌ای گذرا بدانچه در نظم و نثر ادب فارسی از آن برداشت شده است ، اشارت می‌رود :

۱- آیه «وَإِنْ يَمْدًا» .

می‌دانیم که عوام را - و گاه خواص را بیش از عوام ! - این پندارهست که : پاره‌ای از مردم ، شور چشم و بدنظرند و بانگاه‌شان چشم زخم می‌رسانند . و برای اینکه از گزند چنین نگاهی و چنان آسیب و آفتی در امان بمانند ، آیه «وَإِنْ يَمْدًا» را پناه می‌دانند و بر بازوی کودکانش یا گردن حیوان و یا بر شاخه درخت بندند و آویزند !

تمام آیه چنین است: «وَأَنَّ يَكْفُرَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزِلَّ اللَّهُ أَسْفَلَ بِلْأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ، وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»
(سوره القلم - آیه ۲ - ۵۱)

ترجمه: ای پیامبر، هنگامی که، آیات قرآن و کلام خدا را بر مردم می خوانی، نزدیک است که کافران، باچشمان خود، ترا از جای بلغزانند و نابود کنند، پس، ترا دیوانه می خوانند، و حال اینستکه، گفتار تو، کلام خداست و مایه یادآوری برای مردم.

نخست، ذکر این نکته بی مورد نخواهد بود که: چشم زخم، امر موهومی، بیش نیست، و به فرض اینکه چنین امری، پذیرفتنی باشد، اصولاً این آیه مربوط به آن نیست، زیرا که:

اولاً: چنانکه در میان عوام متداول است، بد نظران و شورچشمان! وقتی به کسی یا چیزی چشم زخم می رسانند، که آن را بستانند، مثلاً از باروری درختی یا شیردهی گوسفندی و یا شیرین زبانی کودکی تعریف کنند بدین سان، در اینجا نیز اگر سخن از چشم زخم زدن کافران به پیغمبر می بود، بجا می نمود که کافران بد نظر از پیغمبر تمجید کنند و حال این است که می گویند: پیغمبر دیوانه است!

ثانیاً: درنگ و دقت در مفهوم و بیان آیه، روشن می کند که بدگویی کافران به پیغمبر و نسبت جنون دادن، نه از بابت شخص پیغمبر است، بلکه از شنیدن آیات قرآن است، که در آیه این قید هست. «لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ» و از این جهت است که در آیه نیز سخنی از حمایت پیغمبر در مقابل چشم زخم نمی رود، بلکه از گفتار پیغمبر که کلام خداست حمایت می شود که: «کافران هر چه می خواهند بگویند، این سخنان تو، کلام خداوند

است و برای تذکار و یادآوری مردم بر زبان توجاری می‌شود. این مضمون، در آیه ۷۲ از سوره حج نیز بدین صورت آمده است :

«هر آن گاه که آیات روشن قرآن خوانده می‌شود ، نشانه بد آمد و ناخوشایندی در چهره کفران دیده می‌شود ، و نزدیک است که بر مؤمنان یورش آورند و هلاکشان سازند»

بدین ترتیب ، می‌بینیم که ، اگر در موهوم و بی پایه بودن چشم زخم تردید باشد ، در این که آیه «وان یکاد» ارتباطی با این مفهوم ندارد تردیدی نمی‌توان داشت . ولیکن روی یک اعتقاد عامیانه و یک استنباط سنتی ، این آیه ، دعای چشم زخم شده ، و نه همان ، بر بازوی کودکان بسته‌اند و بر شاخه درخت آویخته‌اند ، بلکه با این ارزش در ادبیات نیز راه یافته: حضور خلوت انس است و دوستان جمعند

« وان یکاد » بخوانید و در فراز کنید^۱

یا -

« وان یکاد » همی خواند جبرئیل امین

همی دمید بر آن پادشاه ملک ستان^۲

یا - هر ساعت ، حور ، غالیه بر رویش می‌کشید و رضوان «وان یکاد» همی خواند^۳.

۲- با چنین کیفیتی در آیه «قَابَ قَوْسین» جای گفتگو هست :

در آغاز سوره «النجم» اشارتی به معراج حضرت رسول رفته :
« وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى - لَمَّا دَنَا فَتَدَلَّى - فَكَانَ قَابَ قَوْسینَ أَوْ

۱- دیوان حافظ .

۲- دیوان عثمان مختاری به اهتمام استاد جلال همایی . ص ۳۵۸ .

۳- سندباد نامه - به نقل از لغت نامه دهخدا - ذیل «وان یکاد» .

آذنی^۱ - آیه‌های ۷ و ۸ و ۹» (جبرئیل که در بلندترین کرانه آفرینش بود، راست فرا ایستاد، پس نزدیک پیامبر آمد، پس آنگاه نزدیکتر گردید، تا فاصله‌اش با پیامبر، اندازه دو کمان، وهم نزدیکتر از آن شد).

چنانکه دیده می‌شود، بصراحت، سیاق آیات، معلوم می‌دارد که «قاب قوسین» اندازه نزدیکی جبریل به پیغمبر اکرم است نه اندازه تقرب پیغمبر به خداوند، و از آنجائی که بعضی از مفسران «قاب قوسین» را احتمالا نزدیکی و تقرب رسول اکرم به حضرت باری تعالی دانسته‌اند، همین وجه و دریافت نادرست همچنان سر از ادبیات فارسی در آورده است.

فرس بیرون جهاندا زکل^۲ کونین
عَلَم زد بر سریر قاب قوسین^۱
یا -

ای طاق نهم رواق بالا
بر شهپر جبرئیل نه زین
ای کرده به زیر پای کونین
بگذشته ز حد قاب قوسین^۲

یا -

تبارك خطبه او کرد و سبحان نوبت او زد
لَعَمْرُكَ تاج او شد قاب قوسین جای او آمد^۳

یا -

به قاب قوسین آن را برد خدای که او
سبک شمارد در چشم خویش وحشت غار^۴

- ۱- حکیم نظامی - به نقل از لغت نامه دهخدا، ذیل «قاب قوسین».
- ۲- دیوان جمال‌الدین اصفهانی - ص ۶.
- ۳- دیوان خاقانی - ص ۶۲۳.
- ۴- اسکافی - به نقل از لغت نامه دهخدا.

یا -

از طاعت بر شد به قاب قوسین پیغمبر ما از زمین بطحا^۱

یا -

با تو قرب قاب قوسین آنکه افتد عشق را

کز صفات خود به بُعد المشرقین افتی جدا^۲یا - پس «دَنَا فَتَدْتِي» ، فکاب قاب قوسین او آذنی^۳ « این قربت،خدا را باشد بامحمد ، نه محمد را با خدا^۴ .

۳- مطلب دیگر از این دست ، که از يك اختلاف قرائت نشأت

گرفته ، مربوط است به آیه ۳۰ از سوره «یوسف» آنجا که زلیخا به یوسف (ع)

اظهار عشق کرده ، ولیکن یوسف ، دامن خود را از آرایش به معصیت ،

فراهم چیده ، و رسوایی زلیخا در میان بزرگ زنان شهر بیچیده ، و برای

اینکه زلیخا ، یوسف را ، شایسته عشقبازی ، و خود را ، سزاوار این

دلباختگی ، نشان دهد ، مجلس عیشی می آراید ، و همگنان را به آن بزم

می خواند . از یوسف نیز می خواهد که در آن بزم ، پذیراگر باشد . پس

وقتی ، یوسف به بزم درمی آید ، زنان که زیبائی خیره گر او را می بینند ،

بی اختیار ، بجای میوه ، دست خود را می برند (مفهوم آیه های ۳۱ و ۳۰) .

گفتنی ، در این مورد ، مربوط است به عبارت : « وَ اعْتَدْتِ لِهِنَّ

مَتَّكًا = یعنی زلیخا برای بزرگ زنان مهمانش ، تکیه گاه و بزم عیشی

فرا گسترد»

۱- دیوان ناصر خسرو - ص ۳۲ .

۲- دیوان خاقانی - ص ۱ .

۳- تمهیدات عین القضاة همدانی - ص ۲۷۸ .

کلمه «مَتَّكَ» که بر وزن مَتَّهَم و اسم مفعول و هم اسم مکان است و با «تکیه» هم ریشه است به معنی مجلس و بزم بکار می رود، «اقرب الموارد» می نویسد: المَتَّكَ: المجلس.

بعضی از مفسران، این کلمه را «مَتَّكَ» خوانده اند. مَتَّكَ بر وزن حَكَم [میوه ایست از جنس سیرغمهای بریدنی چون خر بوزه و امرود و سیب و جز آن، و ترنج نوعی از آنست] [لغت نامه دهخدا] آنچه مسلم است در تمام قرآنها این کلمه بصورت نخستین ضبط شده، و همه تفسیرها، نخست، این قرائت را پذیرفته و تفسیر کرده اند، و لیکن بعضی از تفاسیر، از جمله ابوالفتوح رازی، مجمع البیان، قاضی بیضاوی، قرائت دوم را هم ذکر و تفسیر کرده اند. قرائت «مَتَّكَ» ازدو جهت قابل تأمل می نماید:

نخست اینکه ذکر نام میوه مجلس زلیخا باشیوه بلاغی قرآن - که جز در موارد ضروری، به ذکر جزئیات نمی پردازد - مغایر است. دو دیگر اینکه با توجه به صورت مفرد و منکر کلمه، این معنی مستفاد می شود که: زلیخا برای مهمانانش تنها يك ترنج فراهم کرده بود! اینك، ضرورتی دیده نمی شود که بیش از این، در این باره سخن گفته شود، و لیکن بجاست بگوئیم که همین قرائت، با همان مفهوم در ادب فارسی راه یافته و در نظم و نثر بکار رفته:

چومی خواست هر کس بریدن ترنج یکی کارد بگرفته با ناز و غنج^۱
یا -

بیاورد پس کاردها بسا ترنج برهر زنی کش بود لطف و غنج^۲

۱ و ۲ - از یوسف وزلیخای منسوب به فردوسی به نقل از لغت نامه دهخدا -
ذیل کلمه ترنج.

یا -

ز بس که دیده عشاق بر تو حیرانست

توفیح و دست به یکبار می برد سکین^۱

یا -

ملا متگوی بی حاصل توفیح از دست نشناسد

در آن معرض که چون یوسف جمال از پرده بنمایی^۲

یا -

مستورگان مصر ز دیدار یوسفی هر يك توفیح و دست بریدن گرفت باز^۳

یا -

گرش بینی و دست از توفیح شناسی روا بود که ملامت کنی زلیخارا^۴

۴- از این دسته آیات، آیه «اعراف» را هم باید بر شمرد. مفهوم

آیه چنین است:

(میان بهشتیان و اهل دوزخ، پرده ایست، و در اعراف مردانی هستند که دوزخیان و بهشتیان را از نشان چهره می شناسند... اصحاب اعراف اهل دوزخ را صدا کرده می گویند: آن همه اندوخته های شما، که در دنیا، مایه بزرگی و استکبارتان گشته بود، اینک، بهره ای برای شما نمی رساند، و آن نگاه در حالیکه بهشتیان را، با آنها نشان می دهند، می گویند: این شما نبودید که سوگند می خوردید و می گفتید که رحمت خداوند به آنان (نیکان و اهل بهشت) نخواهد رسید؟! پس آن نگاه، ساکنان اعراف

۱- کلیات سعدی - قصاید - ص ۵۹ .

۲- کلیات سعدی - غزلیات - ص ۲۷۸ .

۳- دیوان شمس - ص ۴۷۲ .

۴- کلیات سعدی - غزلیات - ص ۳ .

رو به بهشتیان کرده، گویند: به بهشت درآید، که شما را ترس و اندوهی نیست. (مفهوم آیه‌های ۹-۴۶ سوره اعراف) آنچه بروشنی، از آیات برمی‌آید، اینست که: اصحاب اعراف، یافرشتگانند و یا برگزیدگانی از صلحا و مقربان، که در مقام مدح اینان، خداوند می‌فرماید «يَعْرِفُونَ كَلَّا بِسِيْمَاهُمْ = ساکنان اعراف هم‌را، از نشان چهره‌شان می‌شناسد». علامه دهخدا در ذیل لغت اعراف، چنین ضبط کرده: [اعراف، مقامی است، مابین دوزخ و بهشت و بدان جهت اعراف گویند. که ساکنان آنجا اعراف یعنی شناسنده‌تر باشند].

پاره‌ای از مفسران استنباط کرده‌اند که اعرافیان، کسانی هستند که کردار نیک آنها، چندان کافی نبوده که به بهشت بروند، و بدین سبب تکلیف‌شان ناروشن است که بهشتی هستند یا دوزخی، و همین مفهوم در ادبیات فارسی وارد شده:

[پس، در این معنی، خلق، سه گروه آمدند: گروهی را توفیق دادند تا روح ایشان، نفس را مقهور کرد تا سعادت یافتند «و ان جندنا لهم الغالبون» این معنی باشد و گروهی را شقاوت در راه نهادند تا نفس ایشان روح را غلبه کرد و شقاوت یافتند «اولئك حزب الشيطان» این باشد، گروه سوم ماندند تا وقت مرگ، اگر هنگام مرگ، جان آدمی، رنگ نفس گیرد شقاوت با دید آید و اگر رنگ دل گیرد، سعادت پیدا شود، و اگر موقوف بماند، از اهل اعراف شود که «وعلى الاعراف رجال يعرفون كلاً بسيماهم»^۱]

۱- عين القضاة همدانی - تمهیدات - ص ۱۹۶ .

یا -

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف

از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است^۱

۵- در این مورد آیه «الست» را هم می توان نام برد. آیه چنین است:

« إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ

أَنفُسِهِمْ ، أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ، قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا ... » (آیه ۱۷۲ سوره اعراف)

یعنی :

آنگاه که خداوند از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و

آنان را بر خودشان گواه گرفت که : من آفریدگار شما نیستم ؟ گفتند:

گواهیم که چنین است .

در کتابهای تفسیر ، استنباطهای گونه گونه ای در مورد این آیه یاد

شده ، به کنار ازوجهی که پذیرفتنی و درست می نماید ما حاصل وجوه دیگر

چنین است : [خدای تعالی آن روز (روز خلقت آدم) همه آنچه را که

تا روز رستاخیز به هستی می آمد ، فراهم آورد ، پس آنان را ، ارواح

ساخت ، سپس آنان را ، صورت بخشید ، و ایشان را به سخن آورد ، و با

ایشان سخن گفت ، و از آنان عهد و پیمان گرفت و آنان را بر خودشان گواه

کرد و فرمود : آیا من خدای شما نیستم ؟ گفتند آری ، گواه شدیم ...

در آن روز گروهی از روی طوع و گروهی از روی تقیه اقرار کردند و

خدای ، بر این پیمان گرفت [لغت نامه دهخدا ، به نقل از تفسیر مجمع البیان.

پس از بیان این وجه ، شیخ طبرسی ، آن را رد می کند ، خلاصه

این قول و استدلال مفسرانی که این تفسیر را مردود دانسته اند چنین است که:

بیمان و میثاقی دارای اعتبار است که از شخص رشید و در حالت آگاهی گرفته باشند، پس اگر واقعاً در چنان روزی - پیش از آفرینش - چنین گواه‌گیری صورت گرفته باشد، ناگزیر باید در یادها بماند، و حال اینست که صالحان و مقربان را نیز چنین روز و استشهادی در خاطر نیست. بدین سان، این وجه مفسران را باید برگزید که: جمله «قال آلتُ بربکم» زبان حال است، یعنی که خداوند، بندگان را چنان آفریده که به راه توحید و خداشناسی بروند، و این فطرت، چنان نیرومند و گویا است که گویی واقعاً پیش از آفرینش، چنان عهدی، میان خداوند و مردم رفته است و به بیان دیگر، این عهد، عهد فطری و تکوینی است نه عهد لسانی. بیان شیخ طبرسی چنین است: [این اشهاد، فطری و نظیر زبان حال است، و اگر عالم ذری هم وجود داشته باشد، آیه بدان ناظر نیست] تفسیر مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۴۹۷.

آیات دیگری در قرآن هست که قول مجمع البیان را تأیید می‌کند: آیه ۶۰ از سوره روم چنین است: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) یعنی: روی خود را بسوی آیین راستین بگردان، این، فطرت و آفرینشی است که خداوند، مردم را بر آن آفریده، نیز آیه ۶۱ از سوره یس: (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ... وَأَنْ اعْبُدُونِي، هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) یعنی: ای فرزندان آدم، مگر من از شما بیمان نگرفته بودم که از شیطان فرمان نبرید... و مرا بپرستید، راه راست، اینست.

۱- برای آگاهی از اقوال و نظریات تفاسیر و احادیث منقول در مورد این آیه مراجعه شود به مقاله مبسوط و جامع «روز الست» نوشته دکتر مصطفی ثامنی - نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز - بهار سال ۱۳۵۳ - صفحه ۲۷ تا ۵۶.

با اینهمه، اعتقاد به چنین روزی، با نام «الست» - که در آن بر سعادت
نیکان قلم رفته و شقاوت بدان، رقم پذیرفته - از این آیه نشأت گرفته و با
همین ارزش و اعتبار در ادب فارسی بکار رفته :

نماز شام قیامت به هوش باز آید

کسی که خورده بود می زبامداد الست^۱

یا -

بُد عُمَرَ را نام اینجا بت پرست لیک مؤمن بود نامش در الست^۲

یا -

مَطْلَب طاعت و پیمان و صلاح از من مست

که به پیمان‌ه کشی شهره شدم روز الست^۳

یا -

زبان به مهر کن و جز نگاه لا مگشای

که در ولایت قالو ابلی رسی از لا^۴

یا -

مگر بویی از عشق مستت کند طلبکار عهد الستت کند^۵

یا -

برو ای زاهد و بر دُرد کشان خرده مگیر

که ندادند جز این تحفه به ما روز الست^۶

۱ - سعدی - غزلیات - ص ۲۲ .

۲ - مثنوی - دفتر اول - ص ۷۷ ،

۳ - دیوان حافظ - ص ۱۸ ،

۴ - دیوان خاقانی - قصاید - ص ۵ ،

۵ - سعدی - بوستان - دیباچه - ص ۴ .

۶ - دیوان حافظ - ص ۲۰ .

یا - اول مقام از مقام مرد رونده این باشد که درمانده و متحیر باشد ، داند اورا حالت « الست بریتکم » بوده است^۱ .

یا - اکنون این خلقها چنین اند چون کسی از روی شفقت پندی دهد حمل کنند بر حسد ، الا چون در وی اصلی باشد عاقبت روی بمعنی آرد چون بروی از روز الست قطره چکانیده باشند عاقبت آن قطره اورا از تشویبها و محنتها برهاند^۲ .

مآخذ

- تفسیر ابوالفتوح رازی به تصحیح و حواشی حاج میرزا ابوالحسن شعرانی- از انتشارات کتابفروشی اسلامیة - تهران ۱۳۸۳ .
- تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی - صیدا - ۱۳۵۴ هـ . ق .
- تفسیر آیات مشکله - حاج یوسف شعار - تبریز ۱۳۳۹ .
- لغت نامه دهخدا .
- فرهنگ معین .
- فرهنگ آندراج .
- مثنوی مولوی به تصحیح نیکلسون - چاپ افست علی اکبر علمی - تهران .
- فیه ما فیه مولوی به تصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر - امیر کبیر - تهران ۱۳۴۸ .
- کلیات سعدی به تصحیح محمدعلی فروغی - بروخیم - تهران ۱۳۱۶ .
- دیوان خاقانی شروانی به کوشش حسین نخعی - امیر کبیر - تهران ۱۳۳۶ .
- دیوان حافظ به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی - زوار - تهران .
- دیوان اشعار ناصر خسرو با تصحیح سید نصرالله تقوی - چاپ سوم - امیر کبیر - تهران .
- تمهیدات عین القضاة همدانی با تصحیح و تحشیه عقیف عسیران - از انتشارات دانشگاه تهران - شماره ۶۹۵ .
- دیوان جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی با تصحیح و حواشی وحید دستگردی - تهران ۱۳۲۰ .
- دیوان عثمان مختاری به اهتمام استاد جلال همائی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران ۱۳۴۱ .
- کلیات دیوان شمس تبریزی - انتشارات امیر کبیر - تهران - ۱۳۵۱ .

۱- عین القضاة همدانی - تمهیدات - ص ۱۰۹ .

۳- مولوی - فیه ما فیه - ص ۸۳ .